



کارکرد بلاغی تقدیم و تأخیر عناصر اصلی جمله در گرشاسپنامه و داستان بیژن و منیژه شاهنامه

(بر اساس نظریه نظم جرجانی و دستور نقشگرای هلیدی)

یحیی طالبیان^۱

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

محمود بشیری^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

حمید امینی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۷ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۷

چکیده

جایگاه واژگان در جمله و تأثیر آن بر بلاغت کلام، از مهمترین مباحثی است که عبدالقاهر جرجانی در «نظریه نظم» مطرح نموده است. وی جایگاه عناصر را تحت عنوان «تقدیم و تأخیر» و البته در ارتباط با تعریف و تنکیر بررسی می‌کند که همسو با ساخت اطلاعی و ساخت مبتدا - خبری در نظریه دستور نقشگرای هلیدی است و تمرکز آن بر مطالعه آرایش واژگان در جمله می‌باشد. شیوه آرایش واژگانی را می‌توان یکی از بارزترین ویژگی‌ها و اساس ساختار نحوی در منظومه گرشاسپنامه و داستان بیژن و منیژه دانست؛ از این رو، در این پژوهش به بررسی پیش‌آیی و پس‌آیی‌های عناصر اصلی جمله و تحلیل کارکرد بلاغی هر یک در حدود ۳۰۰۰ جمله از دو اثر پرداخته‌ایم. در همین راستا، ابتدا به بررسی بسامد تقدیم و تأخیر عناصر اصلی در جملات دارای نهاد و نیز جملات با نهاد محذوف در محدوده مذکور از دو اثر پرداخته و آمار حاصل را در جداول نمایان‌گر پراکنده‌گی به صورت تعداد و درصد درج کرده‌ایم تا به واسطه این آمار، بتوان قیاسی دقیق را میان آثار ایجاد نمود. سپس با استناد به جدول مربوط به هر بخش، به تحلیل کارکرد بلاغی عناصر با توجه به جایگاه آن‌ها در جمله پرداخته‌ایم. نتایج پژوهش نشان می‌دهند که علاوه بر اجبار در رعایت وزن عروضی، اغراض بلاغی چون: تأکید، تعظیم، تحقیر، حصر و قصر و... در تقدیم و تأخیر عناصر اصلی جمله و جایگاه و نحوه چینش واژگان در کلام فردوسی و اسدی توسی تأثیر فراوانی داشته‌اند. بلاغی‌ترین شیوه دو شاعر در این مسیر، مبتداسازی عناصر اصلی به ویژه فعل می‌باشد که در آغاز جمله به منظور تأکید صورت گرفته است.

واژه‌های کلیدی: بلاغت نحو، نظریه نظم جرجانی، دستور نقشگرای هلیدی، تقدیم و تأخیر، بیژن و منیژه، گرشاسپنامه.

¹ Email: Ytalebian@gmail.com

(نویسنده مسئول)

² Email: zrpbashiri2001@yahoo.com

³ Email: hamid.amini6990@gmail.com





Rhetorical function of preposing and postposing the main elements of the sentence in *Garshasnameh* and the story of Bizhan and Manizheh of *Shahnameh*

(based on Jorjani's Theory of *Nazm* and Halliday's Functional Grammar Theory)

Yahya Talebian¹

Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran

Mahmoud Bashiri²

Associate Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran

Hamid Amini³

PhD. Student in Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran

Received: 2021/11/08 | Accepted: 2022/03/18

Abstract

The position of words in a sentence and its effect on rhetoric is one of the most important topics that Abdul Qahir Jorjani has raised in "*Nazm*" theory. He examines the position of elements under the heading of "preposing and postposing", and, of course, in relation to definition and refinement. Jorjani's ideas are consistent with information construction and subject-information construction in Halliday's "Functional Grammar" theory which focuses on lexical arrangement in sentences. Vocabulary arrangement can be considered as one of the most prominent features and the basis of syntactic structure in the *Garshasnameh* and the story of Bijan and Manijeh. Therefore, in this study, we have examined the prepositions and postpositions of the main elements of a sentence and analyzed the rhetorical function of each in about 3000 sentences of the two poems. In this regard, first we examine the frequency of preposing and postposing of the main elements in sentences which have a subject and also the sentences with a deleted subject in the mentioned range of two poems. Then we have entered the statistics in the tables representing the distribution in terms of number and percentage creating a precise analogy between the poems. Then, with reference to the table related to each section, we have analyzed the rhetorical function of the elements according to its position in the sentence. The results of the research suggest that in addition to compulsion in observing the meter, rhetorical intentions such as emphasis, paying tribute, humiliation, confinement, etc. have a significant effect on preposing and postposing the main elements of the sentence, and on the position and order of words in Ferdowsi and Asadi Tusi's poems. The Main rhetorical method of the two poets is their foregrounding of the main elements, especially the verb as a means of emphasis.

Keywords: Syntactic Rhetoric, Jorjani's theory of *Nazm*, Halliday's Functional Grammar Theory, Preposing and Postposing, Bijan and Manijeh, *Garsasnameh*.

¹ Email: Ytalebian@gmail.com

² Email: zrpbashiri2001@yahoo.com

³ Email: hamid.amini6990@gmail.com

(Corresponding Author)

ISSN: 2783-2627



۱. مقدمه

مبحث تقدیم و تأخیر را می‌توان از مهمترین مباحثی دانست که عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۴ هـ.ق) در «دلائل الإعجاز فی القرآن» مطرح نموده است. جرجانی با توجه به بافت زبانی و غیرزبانی، ساختار زبان را بررسی کرده و تأثیر یک عنصر زبانی و کارکرد و معنای آن به نسبت قرارگیری در چارچوب یک متن و موقعیت جملات در داخل همان متن را مورد مطالعه قرار می‌دهد. بلاغیون گذشته نیز به این مبحث توجه داشته و پیش از جرجانی نیز آرائی بعضاً هم‌راستا با آنچه وی در کتاب خود مطرح کرده است، به زبان آورده بودند. اما مهمترین اختلاف میان آراء را می‌توان روش بررسی آن‌ها در باب تقدیم و تأخیر دانست؛ چراکه علمای پیش از جرجانی، فارغ از دلایل بلاغی و معناشناختی، به مبحث تقدیم و تأخیر پرداخته و در بررسی‌های خود تنها به مباحثی چون اتمام، تنبیه و تأکیدهای وابسته به ذوق سلیم تمسک می‌جستند (دزه‌بی، ۲۰۰۸: ۵۱). حال آنکه جرجانی، از توجه ذوقی و سلیقه‌ای پا را فراتر گذاشته و تقدیم و تأخر را از جنبه‌هایی نظیر تأثیر نحو و کاربرد نحوی و پیوند آن با معنا، ترتیب و قاعدهٔ چینش عناصر جمله و نیز وجود نوعی ارتباط میان یک عنصر با عناصر دیگر بررسی می‌کند. وی مبحث پیش‌آیی و پس‌آیی عناصر جمله را طبق نظریهٔ نظم^۱، تحت عنوان «تقدیم و تأخیر» و البته در ارتباط با تعریف و تنکیر مطرح می‌کند که همسو با «ساخت اطلاعی» و «ساخت مبتدا - خبری» در دستور نقش‌گرای^۲ هلیدی است و تمرکز آن بر مطالعهٔ نحوهٔ چینش عناصر و آرایش واژگانی در جمله می‌باشد.

مایکل هلیدی (۲۰۱۸-۱۹۲۵ م)، زبان را شبکه‌ای متشکل از نظام‌های واژی- دستوری می‌داند که در آن، متکلم توانایی گزینش و خلق معنا را دارد. مثلاً متکلمی برای تنظیم یک جمله، ابتدا از میان وجوه مختلف زبان (خبری، پرسشی یا التزامی)، وجهی را به اختیار انتخاب می‌کند، سپس از میان واژگان گسترده، واژه‌ای را گزینش کرده و نیز در میان انواع مبتداها، پیش‌آیی فعل را می‌پسندد. تمامی این گزینه‌ها را که از سوی متکلم

اتخاذ می‌شود، نظام (System) گویند. هلیدی «نظام» را انتزاعی‌تر از ساختار می‌داند؛ چراکه ساختار، صورت همنشینی زبان است و معمولاً به هم‌آیندها می‌پردازد ولی نظام، صورت جانشینی در زبان است و معمولاً به جایگزینی (چه چیز جای چه چیز بیاید) می‌پردازد (Halliday, 2004: 23). جرجانی و هلیدی، متن را به صورت یک نظام دارای ساختار واژگانی و دستوری می‌دانند که میان هر واحد از این نظام، ارتباطی معنایی برقرار است. «معنای جمله صرفاً به وسیله معنای واژگانی که جمله از آن ساخته می‌شود، متعین نمی‌گردد بلکه به ساخت دستوری نیز بستگی دارد» (لاینز، ۱۳۸۵: ۶۰). جرجانی بر این اصل واقف بوده و منتقدانه به رویکردهای خشک نحوی و زبانی پرداخته و این باور را که لفظ، به تنهایی عامل مزیت و فضیلت یک متن شناخته شود، مردود دانسته است (عشماوی، ۱۹۸۴: ۲۹۱). وی لفظ و معنا را وابسته به هم می‌داند؛ چراکه مزیت یک کلام هم وابسته به لفظ آن است که ابزاری کاربردی برای انتقال پیام به‌شمار می‌رود و هم وابسته به معنا که هدف و غرض‌گوینده از کلام می‌باشد (میرحاجی، ۱۳۸۹: ۱۶۲).

در ساخت یک جمله، اصل بر رعایت هنجار نحوی و ترتیب قاعده دستوری است اما در مواقعی، یک عنصر دستوری از منظر اهمیت معنایی و پیامی که دارد، به شکل مقدم یا مؤخر آورده می‌شود که خلاف جایگاه ترتیبی خود است؛ مانند: تقدیم خبر بر مبتدا و یا پیش آوردن فعل در جملات دارای نهاد. این پیش‌آیی و پس‌آیی‌ها مشروط بر اینکه در فهم معنا خللی وارد نسازند، می‌توانند کلام بلیغ‌تری را حاصل کنند. از شیوه‌های رایج و پر بسامد شاعران در خروج از ساختار نحو معیار، مقدم آوردن یک جزء نسبت به دیگر متعلقات جمله است. گاه کلمه‌ای در جمله مقدم آورده می‌شود بدون آنکه فی‌نفسه از اهمیت و بار معنایی ویژه‌ای در جمله برخوردار باشد اما همین تقدم نقشی بی‌بدیل را در تأثیر هر چه بیشتر در شدت پیام‌رسانی سخن متکلم به مخاطب ایفا می‌کند. جرجانی یکی از عوامل لطافت و تأثیرگذاری شعر در ذهن مخاطب را توجه شاعر به جایگاه تقدیم یا جابه‌جایی رکنی از ارکان جمله مناسب با مقتضای حال می‌داند: «لاتزال تری شعراً یروقک مسمعه و یلطف لدیک موقعه ثم تنظر فتنجد سبب أن راقک و لطف عندک أن قدم فیه

شیء حول اللفظ من مکان إلى مکان» یعنی: شعری را می‌بینی که گوشت را نواخته و نزد تو لطیف واقع می‌گردد. سپس می‌نگری و می‌یابی که سبب لطافت شعر و به وجد آمدن تو این است که در آن، کلمه‌ای مقدم آمده و یا لفظی از مکانی به مکان دیگر [در جمله] جابه‌جا شده است (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۰۶). در کل، توجه به ساختار نحوی جمله و تطابق دادن پیش‌آیی‌ها و پس‌آیی‌ها با موضوع سخن، امری حیاتی در شناخت مفاهیم بلاغی است؛ چراکه اغراض ثانویه از دریچه همین تقدیم و تأخیرها منتقل می‌گردند (شمیسا، ۱۳۹۳: ۴۰؛ امینی، ۱۳۸۸: ۷۳).

۱-۱. ضرورت نظری پژوهش

از مهمترین ویژگی‌های نحوی شاهنامه و منظومه گرشاسپنامه، خروج‌های متعدد از ساختار معمول دستوری و ایجاد پیش‌آیی و پس‌آیی‌ها در برخی عناصر کلیدی آن‌هاست؛ از آنجاکه به معانی بلاغی این تقدیم و تأخیرها، خصوصاً با در نظر داشتن نظریه نظم جرجانی و دستور نقش‌گرایی هلیدی کمتر توجه شده است، بر آن هستیم تا به بررسی پیش‌آیی و پس‌آیی عناصر اصلی جمله در دو اثر حماسی و قیاس هریک با توجه به آمار به دست آمده بپردازیم.

۱-۲. پرسش اصلی و روش پژوهش

هدف کلی تحقیق، شناخت و تحلیل شگردهای فردوسی و اسدی توسی در بهره‌مندی از تقدیم و تأخیر عناصر اصلی جمله برای انتقال اغراض بلاغی است و در همین راستا، پرسش اصلی آن است که چینی کدام جزء دستوری به نسبت دیگر اجزاء، در انتقال معانی ثانویه مؤثرتر واقع شده است؟ به منظور دریافت پاسخ، بلاغت نحو تقدیم و تأخیر عناصر اصلی حدوداً ۳۰۰۰ جمله نهاددار و بی‌نهاد به صورت پیوسته از دو اثر بیژن و منیژه شاهنامه و منظومه گرشاسپنامه بررسی شده است. سپس آمار حاصل در قالب چند جدول دسته‌بندی شده و به تحلیل هر کدام با استناد به آمار پرداخته و نتیجه نهایی حاصل شده است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

درباره آثار حماسی به ویژه شاهنامه فردوسی حول مباحث نحوی و بلاغی، پژوهش‌هایی صورت گرفته است که از میان مقالات مرتبط می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- مقاله با عنوان «بررسی تطبیقی دو چاپ متفاوت از شاهنامه فردوسی بر مبنای علم معانی» از ذوالفقاری (۱۳۹۲)، به بررسی مختصات صرفی و نحوی ابیاتی از داستان رستم و اسفندیار در دو نسخه شاهنامه از خالقی مطلق و کزازی پرداخته است. در نتیجه این پژوهش، از ۴۴۰ بیت متفاوت، ۱۷۶ بیت از نظر نحوی با یکدیگر تفاوت داشته‌اند که در ۳۰ مورد توانسته است سرنوشت بلاغی متن را تغییر دهد. ۲- مقاله با عنوان «تقدیم فعل و اغراض بلاغی آن در داستان رستم و اسفندیار» از حیدری، عمران‌پور و قاسم‌زاده (۱۳۹۶)، به بررسی نقش تقدیم فعل در زبان حماسی داستان رستم و اسفندیار پرداخته است. در نتیجه این پژوهش آمده است که پس از ضرورت وزن، می‌توان وجه و لحن حماسی بیانگر مفاخره، تهدید و تحذیر را مؤثرترین عامل در تقدیم افعال دانست.

اگرچه پژوهش‌های مذکور، نتایج ارزنده‌ای از ساختار نحوی و بلاغت شاهنامه را گزارش نموده‌اند، اما در مبحث بلاغت نحو یک اثر حماسی، به محدوده‌ای عظیم از جملات نمونه برای بررسی تمامی عناصر اصلی جمله نیاز است. همچنین در مقام قیاس، اثری حماسی هم‌پایه با شاهنامه چون گرشاسپ‌نامه (اولین و بزرگترین منظومه حماسی پس از شاهنامه) مناسب‌تر می‌نماید.

۲. کارکرد بلاغی آرایش واژگانی در دو اثر

آرایش واژگانی یکی از موارد مهم در تفاوت‌های میان زبان‌هاست و زمانی که به فضای ارتباطی نویسنده و خواننده وارد می‌شویم، این نویسنده است که بنا به اقتضای حال و مقام مخاطب، دست به تغییر در آرایش و ترتیب واژگان می‌زند. در هر زبان، قاعده‌ای برای چینش واژگان و تشکیل یک جمله معنادار تنظیم گشته است؛ به این صورت که اگر واژگان در قالب همان قاعده و اصول دستوری جای گیرند، نحویان آن جمله را اصول‌مند

و سبک‌شناسان آن را مطابق با گفتار معیار معرفی می‌کنند (فتوحی، ۱۳۹۲: ۲۷۰). در زبان عربی، ترتیب اجزای جمله بر صدرنشینی اسم یا فعل استوار است که بر اساس آن، جمله به دو قسم اسمیه و فعلیه تقسیم می‌گردد. به واسطه این قسم‌بندی، بلاغیون به تنظیم ترتیب اجزای جمله پرداخته و صدرنشینی اجزاء را در مباحث تقدیم مسنداًلیه، مسند، فعل و متعلقات آن بروز داده‌اند.

در دستور زبان فارسی اما ساختار جمله اسمیه و فعلیه تعریف نشده است و از همین رو، بلاغیون ترتیب اجزاء در زبان عربی را برای زبان فارسی نیز جایز شمرده‌اند (میرباقری فرد، هاشمی و صفری‌فروشانی، ۱۳۹۰: ۱۷۴). علوی‌مقدم و اشرف زاده (۱۳۸۷: ۴۷) در این باره می‌گویند: «در زبان فارسی، قاعده بر آن است که مسندالیه و نهاد بر مسند و گزاره مقدم آورده شوند؛ چراکه ساخت و بافت در زبان فارسی چنین اقتضا می‌کند». نهاد، در ساخت هنجار دستوری مقدم بر دیگر اجزاء آمده و تحلیل اغراض بلاغی جمله در پیش‌آیی نهاد، امری عبث تلقی می‌گردد. جستجوی معانی ثانویه تأخیر فعل نیز به سبب قرار گرفتن در جایگاه معمول دستوری، ارزش پژوهشی چندانی نخواهد داشت. هرچند که نمی‌توان تأثیر چینش عناصر فرعی (متمم و قید) در خلق معانی ثانویه را انکار نمود، اما از آنجا که در پژوهش حاضر، عناصر اصلی جمله مد نظر نویسندگان می‌باشد، از جایگاه اجزاء فرعی جمله چشم‌پوشی شده است. قابل ذکر است که فرشیدورد با در نظر گرفتن عناصر اصلی و فرعی جمله، آرایش واژگانی را به ترتیب «مسندالیه + وابسته فعل (مفعول، متمم، قید و مسند) + فعل» از گذشته در زبان فارسی رایج دانسته و مقبول می‌داند (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۳۱). شیوه چینش و آرایش واژگان، یکی از بارزترین ویژگی‌ها و اساس ساختار نحوی در منظومه گرشاسپنامه و داستان بیژن و منیژه است؛ از این رو، مورد انتظار است که با تعداد بسیاری از خروج واژگان در زمینه آرایش معمول و دستوری روبه‌رو شویم و این خود احتمال شناخت، استخراج و مطالعه گونه‌های ممتاز آرایش‌های نشان‌دار را تا حد زیادی افزایش خواهد داد.

۳. تقدیم (Preponing)

شیوه تقدیم را می‌توان یکی از مهمترین خصوصیات آرایش واژگانی آزاد به منظور ایجاد ظرفیتی عالی برای کلام در انتقال مفاهیم بلاغی دانست. عبدالقاهر جرجانی، تقدیم را کانون توجه جمله معرفی می‌کند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۸-۱۶) و نیز هلیدی از آن به عنوان ساخت مبتدایی و بخشی از جمله که عمده بار پیام را بر دوش دارد، یاد کرده است (Halliday, 2004: 22-23). مطعنی در اهمیت تقدیم می‌گوید: «تقدیم اساساً یک ویژگی سبکی است که در مطابقت با مقتضای حال، تأثیر شگرفی دارد. تقدیم از کارآمدترین گونه‌ها در کشف ژرفای درون است و معانی را تابع اعتبارات مناسبی می‌گرداند که شخص سخنور در نظر دارد» (مطعنی، ۱۳۸۸: ۳۹۸). تصمیم بر اینکه کدام جزء مقدم بر دیگر اجزاء جمله و به عنوان مبتدا آید، کاملاً بر عهده سخنور (گوینده‌محور) و متناسب با مقتضای حال و مقام مخاطب است.

آرایش واژگانی معیار در زبان فارسی، در پیش‌آبی نهاد است و اگر عنصری به جز نهاد مبتدا آید، می‌بایست در پی اغراض بلاغی متناسب با آن باشیم؛ چراکه تقدیم فعل، مفعول و یا قید در کلام معمولاً نشان‌دار خواهد بود و حاوی پیامی جدید برای مخاطب است. این پیام یا اطلاع نو، در مبحث «ساخت اطلاعی» بررسی می‌شود. ساخت اطلاع که پیشینه آن به مطالعات پیرامون مکتب «پراگ» بازمی‌گردد (Brown & Yule, 1989: 153)، در واقع حاصل معنایی دانسته (کهنه) و نادانسته (نو) است. معنای دانسته، واحدی اطلاعاتی است که پیش از تشکیل جمله بر مخاطب آشکار بوده و در مقابل آن، معنای نادانسته، واحد اطلاعاتی نامعلوم برای مخاطب است (Halliday & Matthiessen, 2004: 89). اگر بخواهیم یک جمله را در چارچوب اطلاع کهنه و نو و در حالت چینش واژگانی معمول و معیار آن در نظر بگیریم، خواهیم دید که اطلاع کهنه (Old information) در قسمت آغازین جمله می‌آید و اطلاع نو (New information) در بخش پایانی و در کنار فعل قرار خواهد گرفت. با تمام این تعاریف اما باید در نظر داشت که «ساختار مبتدا - خبری یک جمله لزوماً با ساخت اطلاع نو و کهنه آن مطابقت ندارد» (Verschueren, 1999: 138)؛ از این رو،

شناخت تناسب ساخت اطلاعی با ساخت مبتدا - خبری یک جمله، نیازمند تحلیل‌های بلاغی و بازخوانی مجدد آن است.

۳-۱. بررسی تقدیم‌ها در جملات با نهاد مذکور

جدول ۱: پراکندگی پیش‌آیی‌ها در جملات با نهاد مذکور

گرشاسپنامه		بیژن و منیژه		پیش‌آیی (نهاد مذکور)
درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۲۹/۷	۲۱۹	۲۴/۷	۲۱۸	نهاد
۲/۳	۱۷	۱/۱	۹	مسند / فعل اسنادی
۲/۸	۲۱	۳/۷	۳۳	مفعول
۹/۳	۶۹	۶/۵	۵۸	فعل

۳-۱-۱. تقدیم نهاد

با استناد به جدول شماره ۱، درمی‌یابیم که در میان ابیات بررسی شده، داستان بیژن و منیژه به طور تقریبی ۲۵ درصد و گرشاسپنامه حدوداً ۳۰ درصد دارای جملات با نهاد در ابتدا هستند و به جهت آنکه مبتدا آمدن نهاد متناسب با چینش معمول واژگانی زبان فارسی است، حالت بی‌نشان جمله محسوب می‌گردد و ارزش بلاغی برای بررسی نخواهد داشت. در کل می‌توان برای ذکر نهاد و تقدیم آن در دو اثر، اغراض بلاغی زیر را متصور شد:

۳-۱-۱-۱. اهمیت نهاد و تأکید بر آن

اگرچه اغلب این گونه پیش‌آیی‌ها جنبه خبری و روایی دارند اما نمی‌توان تمامی آن‌ها را خارج از معانی بلاغی و اغراض ثانوی دانست؛ برای نمونه:

«منیژه بدین کار آلوده نیست» (فردوسی، ۱۳۷۱، ج: ۳، ۳۲۶)

بیژن برای رد اتهام ناپاکی از منیژه، با مقدم آوردن نهاد (منیژه) به شکل مؤکد می‌گوید: آنکه پاک از گناه است، یقیناً منیژه است. در نمونه زیر نیز، تقدیم نهاد به منظور تأکید بر آن آمده است:

«فرسته برون کرد گردی گزین» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۱)

۳-۱-۲. حصر نهاد

گاه هدف از پیش‌آیی نهاد، حصر آن در صفت، خواسته و یا امری است:

تو برداشتی گوهر و سیم و زر تو بستنی مرین رزمگه را کمر
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۱۱)

و

توده بنده را زورمندی و فرّ که از بنده بی تو نیاید هنر
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۹)

در بیت گرشاسپنامه، تقدیم نهاد (خداوند) به عطا کردن به شکل «توده» در معنای: فقط و فقط تو به من زور و فرّ را عطا کن، از جهتی امر دادن و بخشیدن را مختص خداوند و صفت بخشش را از آن وی دانسته است. در حصرسازی به شیوه تقدیم نهاد، گاه شاعر علاوه بر ذکر نهاد، آن را به همراه ضمیر می‌آورد و از آن جهت که ضمیر جزو معارف است، غرض بلاغی شاعر از معرفه آوردن، تأکید بر عنصر نهاد و ایجاد نوعی حصر و قصر می‌باشد:

منم بیژن گیو، از ایران به جنگ به زخم گراز آمدم تیزچنگ
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۱۸)

البته همواره پیش‌آیی نهاد مبنی بر حصر آن نیست و گاه در نقش تقویت خبر می‌آید:

«مهان بر ستایش گشادند لب» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۲)

«پریچهرگان رود برداشتند» (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۲۱)

۳-۱-۲. تقدیم مسند/ فعل اسنادی

در کتب معانی، اغراض گوناگونی از سوی متکلم در مقدم آوردن مسند بیان شده است. جلال‌الدین همایی مواردی نظیر: «رعایت وزن و سجع و قافیه، اهمیت و عنایت به جزء مقدم، افاده تخصیص و تبرک جستن» را از اغراض تقدیم مسند در جمله می‌داند (همایی، ۱۳۷۴: ۱۱۸-۱۱۷). رجایی مواردی چون: «تخصیص مسند به مسندألیه، تشویق

سامع به ذکر مسندآلیه و تفأل را از اغراض بلاغی تقدیم مسند توسط متکلم (شاعر) دانسته است (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۱۳-۱۱۲). در پژوهش حاضر، اغراض بلاغی نمونه‌های پیش‌آیی مسند را به علت منظوم بودن دو اثر، با اغماض از تأثیر جبر شعری مورد بررسی قرار خواهیم داد؛ چراکه در تقدیم مسند یا فعل اسنادی حاصل از رعایت قواعد شعری، مفهومی بلاغی یافت نخواهد شد. با توجه به جدول شماره ۱، پیش‌آیی مسند در داستان بیژن و منیژه حدود ۱/۱ درصد و در منظومه گرشاسپنامه حدود ۲/۳ درصد پراکندگی خروج از نحو معیار را به خود اختصاص داده است. مسند در وضعیت پیش‌آیی، معمولاً به همراه فعل خود بر نهاد جمله مقدم می‌شود که برای این امر دلایل بلاغی مختلفی از سوی دو شاعر وجود دارد:

۳-۱-۲-۱. تقدیم مسند در جملات دعایی

از آنجا که جملات دعایی در اشعار حماسی معمولاً با مفاهیمی از قبیل: آرزوی طول عمر، شادی بی‌نهایت، مرگ دشمنان، جاودانگی دوره سلطنت و شکوهمندی آن و... همراه بوده است، تا حدودی از نظر چینش نحوی واژگان وضعیت مشابهی را نشان داده‌اند. پرکاربردترین فعل در جملات دعایی در دو اثر، فعل «باد» است:

ثنا باد بر جان پیغمبرش محمّد فرستاده و به‌ترش

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲)

از مهمترین دلایل مقدم آمدن مسند به همراه فعل اسنادی در جملات دعایی، نقش تأکیدی و ظرفیت تحقق بخشی فعل «باد» بر مفهوم طلب در معنای جمله است و شخص داعی بر حتمی بودن دعای خود امیدوار است.

۳-۲-۱-۲. نتیجه‌گیری و اجماع نظر در امری

تقدیم مسند در چنین حالتی، نقش حاصل کلام یا نتیجه‌گیری نهایی از دو یا چند مفهوم را ایفا خواهد کرد. به این صورت که متکلم در ابتدا مفاهیمی را به شکل خبر با هدف توصیف پیرامون امری که مرکز توجه و هسته اصلی کلام خود قرار داده است، بیان می‌دارد تا بنا بر اقتضای حال به پرورش هرچه بیشتر هسته کلام بپردازد و در انتها، با اشاره به

تمامی آن مفاهیم به صورت «این، آن، چنین، چنان و...» به همراه فعل به نوعی نتیجه‌گیری یا اجماع رأی نهایی دست یابد:

پناه جهان، خسرو ارجمنند	دل گیتی، امید تخت بلند
نه کس زین شهنشاه دل خسته شد	نه بر هیچ مهمان درش بسته شد
هر آن کز غم جان و بیم گناه	بزنها این خانه گیرد پناه
ز بدخواه ایمن شود وز ستم	چو از چنگ یوز آهواندر حرم
چنین باد تا جاودان نام او	مگر داد چرخ از ره کام او

(همان: ۱۸)

همین شیوه تقدیم مسند و فعل اسنادی، در نمونه بیژن و منیژه نیز به نحو کارآمدی

صدق خواهد کرد:

یکی را برآرد به چرخ بلند	ز تیمار و رنجش کند بی‌گزند
و ز آنجاش گریان برد زیر خاک	همه جای ترس ست و تیمار و باک
ز کردار بد بر جهان شرم نیست	بنزدیک او شرم و آزرم نیست
چنین ست کار سپنجی سرای	بد و نیک را او بود رهنمای

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۹۷)

۳-۲-۱-۳. پاسخ به پرسش احتمالی

هرگاه یک جمله بیانگر عقیده و حکمی اعلام شده از سوی متکلم باشد، برای تأثیر بیشتر بر مخاطب و اقناع کامل وی، مسند به همراه فعل آن در آغاز جمله می‌آید و بر نهاد پیشی می‌گیرد:

چنین باشد آئین ایران مگر	که درویش را کس نگوید خبر؟
--------------------------	---------------------------

(همان: ۳۷۳)

و

نه نیکو بود بد دلی شاه را	نه بگذاشتن خوار بدخواه را
---------------------------	---------------------------

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۳)

۳-۱-۲-۴. تقویت معنای اغراق

به گردون برافکنده هر یک چو کوه شده گاو میش از کشیدن ستوه
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۱۲)

بنابر قطعیتی که در افعال ربطی چون: «بودن، شدن و گردیدن» دیده می‌شود، وجود هر یک از این افعال در جمله می‌تواند به کار صورت گرفته اطمینان بیشتری بدهد. حال اگر این افعال از سوی گوینده به صورت مقدم و در جملات با مفاهیم اغراق گونه ظاهر گردند، می‌توان برای آن ارزش بلاغی و هدف ثانوی در نظر گرفت:
«شد آن جانور کوه جنگی نگون» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۰)

۳-۱-۳. تقدیم مفعول

با توجه به جدول ۱، حدود ۳/۷ درصد جملات دارای نهاد از بیژن و منیژه و ۲/۸ درصد از گرشاسپنامه با پیش‌آیی مفعول همراه شده‌اند. از مهمترین دلایل بلاغی تقدیم مفعول بر دیگر اجزای جمله در دو اثر، می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

۳-۱-۳-۱. اهمیت مفعول و تأکید بر آن

دلش را بیچید آهرمننا بد انداختن ساخت بر بیژنا
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۱۳)

به سبب اهمیت اطلاعی فریب خوردن و بددل شدن گرگین در روند داستان، شاعر مفعول را بر نهاد و فعل که از ارزش اطلاعی کمتری برخوردار هستند، مقدم آورده است زیرا داستان از زمان لغزش گرگین و دل‌چرکینی وی، وارد روند مهمی می‌گردد.
«پری‌چره را دید جم ناگهان» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۴)

۳-۱-۳-۲. حامل‌الذکر بودن نهاد

مرین داستان را سرانجام کار نداشتند هر کس در آن روزگار
(همان: ۶۳)

مفعول «داستان» به سبب حامل‌الذکر بودن و نیز کم‌اهمیتی نهاد «هرکس»، بر آن مقدم آمده است.

۳-۱-۴. تقدیم فعل (Verb preposing)

آشناترین و پر بسامدترین تقدّم صورت گرفته در اشعار حماسی، تقدیم فعل است. تقدیم فعل، شدت بار معنایی کلام و قطعیت و تأکید کار را افزایش می‌دهد؛ به عبارت دیگر، این فعل است که بار عملی را به دوش کشیده و تمام‌کننده کار است. علاوه بر تنگنای وزنی و ضرورت رعایت آن، دلایل مختلف بلاغی در مقدم آوردن فعل در اشعار حماسی وجود دارند که هدف آن‌ها تأثیر بیشتر بر بار معنایی است که فعل بر جمله تحمیل می‌کند (حیدری، عمران‌پور و قاسم‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۱۶). بی‌شک منظوم بودن و حتی مهمتر از آن، زبان حماسی دو اثر، عاملان مؤثر در ایجاد چنین آرایش نحوی واژگانی از سوی شاعران بوده‌اند. پیش‌آیی فعل در داستان بیژن و منیژه حدود ۶/۵ درصد و در منظومه گرشاسپ‌نامه حدود ۹/۳ درصد از مجموع جملات با نهاد مذکور را تشکیل داده است. در دو اثر، فعل در موارد متعددی به شکل مبتدا آمده است:

۳-۱-۴-۱. توصیف حالت و چگونگی نهاد

فعل، گاه در جملات با نهاد مذکور به هدف برجسته‌سازی حالات نهاد و اشاره به اهمیت آن به شکل مبتدا می‌آید:

«بر آشفته مهتر بسان پلنگ» (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۸۷)

«نترسم ز ضحاک من روزِ جنگ» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۴)

۳-۱-۴-۲. اشاره به قطعیت و اثربخشی فعل

از میان موارد بسیاری که در آن‌ها افعال به قصد قوام‌بخشی مفهوم جمله در ابتدای جمله آمده‌اند، می‌توان به چند مورد اشاره نمود:

بزد خنجری بر میان بیژنش به دو نیم شد پیل پیکر تنش

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۱۲)

و

بینداخت گرز از پَسش پهلوان شکستش دو پای و بر و پهلوان

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۶)

۳-۱-۴. تقویت معنای آسودگی

در دو اثر، گاه پیش‌آیی فعل نه برای افزایش تنش و بیان شدت امور، بلکه به هدف بیان اجماع دو یا چند چیز، کس، شیء و یا هر عامل دیگر و رفع بی‌قراری‌ها و پریشانی‌ها و در عوض، حاصل شدن نوش و عیش و خوش‌گذرانی و آسودگی می‌آید:

«نشستند با ناز دو مهرجوی» (همان: ۳۶)

«ببوست با شاه ایران، سپهر» (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۰۶)

۳-۱-۴. تقویت معنای عهد و پیمان

ببین هدیه و باژ کز گنج خویش چه دادست مهرج هر سال پیش
سه چندان دهم من به فرمان‌بری دگر خلعت و هدیه‌ها برسری
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۹۵)

نمونه فوق، بخشی از نامه بهو به گرشاسپ است که در آن بهو جمله را با پیش‌آیی فعل «دهم» می‌آورد تا حتمی بودن وعده خود را به گرشاسپ برساند. همین شیوه پیش‌آیی فعل در جلب اعتماد مخاطب از وقوع حتمی عهد را افراسیاب در برابر پیران به کار می‌برد:

«ندارم دریغ از تو من گنج خویش» (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۰)

۳-۲. بررسی تقدیم‌ها در جملات با نهاد محذوف

جدول ۲: پراکندگی تقدیم‌ها در جملات با نهاد محذوف

پیش‌آیی (نهاد محذوف)		بیژن و منیژه		گرشاسپنامه	
تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۲۹	۱/۲	۴۷	۱/۹	مسند / فعل اسنادی	
۷۸	۳/۳	۷۱	۲/۹	مفعول	
۴۲۱	۱۷/۸	۳۵۸	۱۴/۵	فعل	

۳-۲-۱. تقدیم مسند/ فعل اسنادی

با توجه به جدول شماره ۲، بسامد پیش‌آیی مسند و افعال اسنادی در جملات با نهاد محذوف، حدود ۱/۲ درصد از داستان بیژن و منیژه و ۱/۹ درصد از منظومه گرشاسپنامه را

شکل داده است. تقدیم مسند به همراه فعل اسنادی بیشتر جنبه خبری داشته و خارج از ارزش روایی، می‌توان به قطعیت‌بخشی و تأکیدهایی که پیش‌تر در بخش جملات با نهاد مذکور ذکر شد، اشاره کرد:

«بترسید و ترسان شد از جانِ خویش» (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۲۲)

«پذیره شدش پهلوانِ سپاه» (همان: ۳۹۲)

۳-۲-۲. پیش‌آیی مفعول

نتایج آماری طبق جدول ۲، بیانگر آن هستند که بسامد مفعول حدوداً ۳/۳ درصد در داستان بیژن و منیژه و حدود ۲/۹ درصد در گرشاسپ‌نامه را پوشش داده است. پیش‌آیی‌های مفعول در جملات بی‌نهاد، بیشتر پیرو خط داستانی هستند و حذف نهاد از جمله، گستره تأثیرات بلاغی این عنصر را محدود کرده است. باید این نکته را نیز در نظر داشت که گاه حذف نهاد از جمله، مفعول را به سبب نزدیکی دستوری با نهاد، به ابتدای جمله می‌کشاند. این مبتداهدگی اجباری به تنهایی بر ارزش خبری مفعول می‌افزاید، هرچند که شاعر خود هدفی در برجسته‌سازی آن نداشته باشد:

«مرا ناگهان در عماری نشاند» (همان: ۳۲۶)

«کمر چون دل عاشقان کرده تنگ» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۵)

با این حال، از دلایل بلاغی تقدیم مفعول در جملات بی‌نهاد، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۳-۲-۲-۱. تقدیم مفعول به سبب اضطرار

سه جام از خداوند این رز بخواه! به من ده، رهان جانم از رنج راه
(همان: ۲۴)

جمشید از کنیزک تقاضای سه جام (رفع‌کننده کامل خستگی) را دارد؛ زیرا به سبب شکست در نبرد با ضحاک و از دست دادن تاج و تخت و به تبع آن هراس از ضحاک و بیم جان، مدت‌ها متواری و سرگشته شده است و طلب کردن سه جام در آن حال را نخستین خواسته برای تسکین آلام روحی و جسمی خود می‌بیند. وی با مبتدا آوردن مفعول

(سه جام) و ایجاد ایجاز در کلام با حذف نشان مفعولی (را)، بر اهمیت این خواسته و فوریت اجابت آن اشاره کرده است. البته گاه آوردن (را)ی مفعولی، موجب تأکید بیشتر می‌گردد:

گر او را جدا کرد خواهی ز من نخستین سر من جدا کن ز تن
(همان: ۴۰)

و

نگون بخت را زنده بر دار کن و زو نیز با من مگردان سَخُن
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۲۷)

۳-۲-۲. شیوه‌ای خاص در تقدیم مفعول

تو با او جهان را به شادی گذار نگه کن بدین گردش روزگار
یکی را برآرد به چرخ بلند ز تیمار و رنجش کند برگزند
و ز آنجاش گریان برآرد زیر خاک همه جای ترس ست و تیمار و باک
همان را که پرورد بر بر به ناز بیفکند خیره به چاه نیاز
(همان: ۳۹۷-۳۹۶)

در مثال فوق از بیژن و منیژه، دو نوع شیوه مبتداسازی مفعول دیده می‌شود که جای بررسی و تحلیل دارد. با توجه به بیت دوم، فردوسی ابتدا با حذف نهاد (روزگار)، نحو جمله را به سمت پیش‌آیی مفعول کشانده است تا خواه یا ناخواه بر ارزش خبری مفعول بیفزاید. قابل ذکر است که فردوسی با تنکیر مفعول به صورت «یکی را»، درصدد عمومی‌سازی و وسعت بخشی جامعه مفعول است. تقدیم مفعول به همین جا ختم نمی‌گردد و این بار فردوسی در مرتبه دوم، با اشاره به مفعول به صورت «همان را» دست به تعریف مفعول می‌زند. این تنکیر و تعریف مفعول به همراه پیش‌آیی و هم‌نشینی هریک با نشان مفعولی (را)، یکی از خاص‌ترین شیوه‌های فردوسی در تقدیم مفعول است. البته که تعریف مفعول مقدم با اشاره به آن، از ویژگی‌های کلامی هر دو شاعر محسوب می‌گردد.

۳-۲-۳. پیش‌آیی فعل

با استناد به جدول ۲، حدود ۱۷/۸ درصد از افعال در جملات بی‌نهاد از بیژن و منیژه و حدود ۱۴/۵ درصد از گرشاسپنامه در ابتدای جمله آمده است. بسامد بالای پیش‌آیی فعل از سوی فردوسی به نسبت اسدی توسی، جالب توجه است. می‌توان اغراض بلاغی شاعران از تقدیم فعل در جملات با نهاد محذوف را در موارد زیر بیان کرد:

۳-۲-۳-۱. پیش‌آیی فعل در گفتگوها / جمله امری

یکی از مواردی که در آن با تعداد بسامد بالایی از تقدیم فعل روبه‌رو هستیم، گفتگوهای میان اشخاص در طی روایت داستان است. گفتگو را می‌توان محل ردّ و بدل شدن اطلاع کهنه و زایش اطلاع نو دانست که نسبت به احوال اشخاص، جملات به صورت هنجار معمول و یا تند و کوبنده می‌آیند (Halliday & Matthiessen, 2004: 90). در نگاهی کلی، هر دو شاعر توجه ویژه‌ای بر این بخش از روایت که متکی بر گفتگوهاست، از خود نشان داده‌اند. به این نکته نیز باید توجه داشت که در شرایط پیش‌آیی فعل در جملات با وجه امری، نهادها به صورت محذوف آمده‌اند؛ چراکه در فضای گفت‌وگو، نهاد به شکل لفظی و معنوی حذف خواهد شد و به سبب آشنایی در ذهن، نیازی به ذکر و یا تکرار غیرضروری آن‌ها دیده نمی‌شود. جملات امری چون معمولاً همراه با احساس عمیق طلب و اشتیاق خواست و گاه دستور توأم با غضب می‌آیند، حامل پیامی شدیدتر از حالت عادی هستند:

برو با سواران هشیار سر نگهدار مر کاخ را بام و بر
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۲۳)

پیش‌آیی فعل در گفت‌وگوها و جملات امری از پربسامدترین تقدیم‌ها در دو اثر به ویژه گرشاسپنامه است؛ زیرا جملات با وجه امر در گرشاسپنامه پراکندگی بیشتری دارند. برای مثال در بخش پند اثرط به پسر (گرشاسپ)، روایت به سمت جملات امری سوق پیدا می‌کند و طبیعتاً با جملات بی‌نهاد فراوانی روبه‌رو هستیم:

پرهیز ازو بر بد آراستن هم از آرزوی کسان خواستن
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۷)

«مگو آنچه دانش نداری در آن» (همان: ۶۷)

«میر بآتش خشمش از رویت آب» (همان: ۶۷)

۳-۲-۳. حصر نهاد محذوف در امری

کُنّی زنده هر گونه گون مرده را دهی تازگی خاکِ پژمرده را
(همان: ۵۸)

پیش آیی فعل در نمونه فوق از گرشاسپنامه، به حصر نهاد محذوف (پروردگار) در اموری چون زنده کردن مرده و تازه گردانیدن خاک پژمرده انجامیده است. همچنین برای افعال «کُنّی، دَهی»، معنای استمرار را نیز باید دخالت دهیم که بیانگر ادامه دار بودن این امور از سوی نهاد است.

۳-۳-۲-۳. تقویت مفهوم تهدید و تحذیر

مگش گفتمت پور کاوس را که دشمن کنی رستم و طوس را
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۱)

و

ناید شد از خنده شه دلیر نه خندست دندان نمودن ز شیر
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۸)

گفتنی است که در این حالت از پیش آیی‌ها، افعال معمولاً به صورت امر و نهی می آیند تا مخاطب را از انجام کاری بازداشته و یا از پیامدهای آن آگاه سازند.

۳-۳-۲-۴. تقویت مفهوم توبیخ و ملامت

بگشتی به خیره سیاووش را به زهر اندر آمیختی نوش را
... ندیدی بدی های ایرانیان که کردند با شهر تورانیان
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۱)

و

ندارید شرم و نه ننگ اندکی گریزید چندین هزار از یکی
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۹۰)

۳-۲-۳. تقویت مفهوم نگرانی و اضطراب

بترسم ز بدگوهر افراسیاب که از جان بیژنش گیرد شتاب
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۶۶)

و

بماندیم در کام شیر نژند فتادیم با دیو در دست بند
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۱۰۰)

۳-۲-۳. تقویت مفهوم خشنودی و آسودگی

نهادند خوان و خورش گونه گون همی ساختند از گمانی فزون
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۱۹)

و

خوش آمدش و بر شد به دکان ز راه بر آسود لختی در آن سایه گاه
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۴)

۳-۲-۳. تقویت مفهوم اغراق و تعظیم

بکردیم جنگی بکردار شیر بشد روز و نامد دل از جنگ سیر
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۹)

و

ببستی ز دور اژدها را به دم از آب آتش آوردی از خاره نم
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۳)

۳-۲-۳. تحقیر و تمسخر

همان بود رستم که دیو نژند ببردش به ابر و بدریا فکند
سُته شد ز هومان به گرز گران زدش دشتبانی به مازندران
(همان: ۱۹)

و

زنانند در پیش مردان مرد بُود اسبشان گاو، روز نبرد
(همان: ۷۹)

جا دارد که در بررسی بلاغی دو نمونه فوق، این نکته را نیز در نظر داشت که تقدیم فعل به همراه حذف نهاد، بر شدت سبک شمردن و تحقیر نهاد افزوده است.

۳-۲-۳. تقدیم به قصد تحریض و تشویق

ببندد مرو را به بندِ گران کجا دار و گشتن گزیند بر آن
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۳)

بیت بالا از بیژن و منیژه، پند پیران به افراسیاب را مبنی بر جایگزینی بند و اسارت بیژن به جای دار آویختن و کشتن وی را بیان می‌دارد. پیران به قصد برانگیختن افراسیاب بر تجدید نظر در فرمان، فعل «ببندد» را مقدم آورده که اثری تأکیدکننده بر کلام ایجاد کرده است.

گر آیی بَرَم با سپاه از نخست پیمان و سوگندهای درست
سپارم بتو گنج و هم دخترم بر اورنگ نشانمت همبرم
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۹۶-۹۵)

۴. تأخیر (postposing)

۴-۱. بررسی پس آیی‌ها در جملات با نهاد مذکور

جدول ۳: پراکندگی پس آیی‌ها در جملات با نهاد مذکور

گرشاسپنامه		بیژن و منیژه		پس آیی (نهاد مذکور)
درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۲۱/۲	۱۱۳	۳۰/۷	۱۹۶	نهاد
۳/۹	۲۱	۲	۱۳	مسند / فعل اسنادی
۹/۹	۵۳	۱۳/۸	۸۸	مفعول
۱۸/۵	۹۳	۱۹/۱	۱۲۲	فعل

معمولاً آن دسته از اجزای جمله که در پایان جمله و یا پس از مبتدا (واژه حاوی اطلاع نو) قرار می‌گیرند، از دیدگاه متکلم و مستمع جزو اطلاع کهنه طبقه‌بندی می‌شوند. مبتدا (آغازگر)، نقطه عزیمت پیام در جمله است و خبر، تمام پیام‌هایی است که درباره

مبتدای مقدم گزارش و توضیحی می‌دهد تا کلام بسته شود (Halliday, 1985: 79). در بررسی پس‌آیی عناصر، جایگاه اجزاء نسبت به فعل تعیین کننده است؛ چراکه در ساختار نحوی معیار زبان فارسی، آخرین عنصری که در جمله قرار می‌گیرد، فعل است. با این تفاسیر، هرگاه فعل در ابتدای کلام آید، اجزای دیگر نقش پس‌آیی را در بررسی‌ها دارند.

۴-۱-۱. تأخیر نهاد

تأخیر نهادها در دو اثر از پر تکرارترین تأخیرها محسوب می‌شوند. با توجه به جدول شماره ۳، در داستان بیژن و منیژه ۳۰/۷ درصد از جملات دارای نهاد به صورت مؤخر آمده‌اند. این مقدار پس‌آیی نهادها ۲۱/۲ درصد جملات با نهاد مذکور در گرشاسپنامه را تشکیل داده است. در اغلب این پس‌آیی‌ها، اثری از دست‌برد بلاغی و اغراض ثانویه از سوی شاعران دیده نمی‌شود و نهادها بیشتر به سبب رعایت نظم و گاه جبر کلامی، پس از فعل آمده و یا به انتهای جمله منتقل می‌شوند.

۴-۱-۱-۱. کهنه‌اطلاعی نهاد

ارزش خبری پائین نهاد (کهنه‌اطلاعی) را می‌توان مهمترین عامل تأخیر آن در دو اثر دانست:

به سالارِ نوبت بفرمود شاه که گودرز و طوس و گوان را بخواه!
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۶۰)

مشاهده می‌شود که نهاد «شاه» در نمونه فوق از بیژن و منیژه، با آنکه حامل‌الذکر نیست، اما به سبب ارزش اطلاعی پائین به نسبت خبری که در ابتدای جمله آمده است، به انتهای جمله رانده شده و جای خود را به اطلاع نو «سالار نوبت» داده است. همین امر برای نمونه گرشاسپنامه نیز صدق می‌کند:

بینداخت گرز از پَسَش پهلوان شکستش دو پای و بَر و پهلوان
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۶)

با توجه به نمونه‌های فوق می‌توان ادعا کرد که اکثر نهادهایی که به صورت متأخر آمده‌اند، حامل پیامی مهم و قاطع بوده‌اند، به گونه‌ای که عمل آن‌ها مؤثرتر از ذکر نام

خودشان بوده است؛ فلذا شاعران را بر آن داشته تا دیگر اجزای جمله را مقدم بر نهاد بیاورند.

۴-۱-۲. تأخیر مسند / فعل اسنادی

با توجه به جدول ۳، حدود ۲ درصد از مسندها در بیژن و منیژه و حدود ۳/۹ درصد مسندها در گرشاسپنامه در جملات با نهاد مذکور، با تأخیر آمده‌اند. قابل ذکر است که مسند و فعل اسنادی از آن‌جا که در حالت طبیعی و هنجار دستور زبانی در انتهای کلام قرار دارند، پس آیی آن اغلب فاقد ارزش بلاغی است. در کل می‌توان تأثیرات تأخیر مسند و فعل اسنادی در بلاغت جمله را در موارد زیر بررسی کرد:

۴-۱-۲-۱. حصر نهاد در امری

«ز شاهان گیتی ستایش تُراست» (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۰)

«دل تیره را روشنایی می‌است» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۷)

بازخوانی جملات فوق با در نظر داشتن تأثیر انحصارکنندگی فعل اسنادی «است»، به قرار زیر می‌باشد:

۱- ستایش در میان شاهان جهان فقط از آن توست.

۲- روشنایی دل تیره تنها از طریق می‌نوشی حاصل آید.

تأخیر فعل اسنادی در گرشاسپنامه و بیژن و منیژه را می‌توان در هم‌نشینی با نهاد و نتیجه بلاغی آن که انحصار نهاد است، بررسی کرد. وقتی نهاد «تو» در کنار فعل اسنادی «است» قرار می‌گیرد، تمامی صفات و امور مربوط به نهاد در جمله منحصر و مختص آن نهاد می‌گردد.

۴-۱-۳. پس آیی مفعول

طبق جدول ۳، حدود ۱۳/۸ درصد مفعول‌ها در داستان بیژن و منیژه و ۹/۹ درصد در گرشاسپنامه، با پس آیی همراه بوده‌اند. در دو اثر، بیشتر مفعول‌هایی که به صورت مؤخر آمده‌اند، از پیش شناخته شده و اصطلاحاً معرفی شده و این خود اثباتی بر کهنه اطلاعاتی

اجزای متأخر است. پس آیی مفعول‌ها توسط دو شاعر از منظر اغراض بلاغی را می‌توان در مورد زیر بررسی نمود:

۴-۱-۳-۱. طولانی بودن مفعول

گاه شاعر به سبب طولانی بودن مفعول، تمام آن را به انتهای جمله سوق می‌دهد و البته از این عمل هدفی بلاغی را دنبال می‌کند. اکثر مفعول‌ها در دو اثر، معرفی هستند و معرفی از منظر ارزش اطلاعی، اطلاع کهنه محسوب می‌گردد (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۱۷؛ Halliday, 2004: 20)؛ از همین رو، شاعر نهاد را که حاوی اطلاع نو است، در ابتدای جمله می‌آورد و سپس مفعول بلندبالا و طویلی را که از دو جزء معطوف به هم ساخته شده، به انتهای جمله سوق می‌دهد:

ولیکن چنین ست چرخ از نهاد زمانه نه بیداد داند نه داد
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۲)

با توجه به فضای روایت، بیدادهای روزگار بیشتر مورد توجه شاعر است تا روی خوش و عدالت‌گری؛ از این رو، «بیداد» روزگار به عنوان غرض ارجح معنایی شاعر از ساخت جمله، بر «داد» که از اهمیت خبری کم‌تری برخوردار است، پیشی گرفته است. و بیچاره بیژن بدان ژرف چاه نیند شب و روز، خورشید و ماه
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۷۴)

۴-۲. پس آیی‌ها در جملات با نهاد محذوف

جدول ۴: پراکندگی تأخیرها در جملات با نهاد محذوف

گرشاسپنامه		بیژن و منبژه		پس آیی (نهاد محذوف)
درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۴/۶	۱۱۵	۳/۵	۸۳	مسند / فعل اسنادی
۳/۵	۸۳	۵/۱	۱۲۲	مفعول
۳۹/۸	۷۸۴	۳۶	۸۵۳	فعل

۴-۲-۱. تأخیر مسند/ فعل اسنادی

با توجه به جدول شماره ۴، پس آیی مسند و افعال اسنادی در جملات با نهاد محذوف برای داستان بیژن و منیژه حدود ۳/۵ درصد و برای منظومه گرشاسپنامه، حدوداً ۴/۶ درصد را شامل شده است. همان گونه که در بخش پس آیی جملات با نهاد مذکور گفته شد، بررسی اغراض بلاغی تأخیر مسند و فعل آن، نتایج قابل توجهی را در پی نخواهد داشت.

۴-۲-۲. تأخیر مفعول

همان طور که طبق جدول ۴ مشاهده می شود، در جملات با نهاد محذوف، حدوداً ۵/۱ درصد از مفعول ها برای بیژن و منیژه و ۳/۵ درصد برای گرشاسپنامه به صورت متأخر آمده اند. از مهمترین عوامل تأخیر مفعول در جملات بی نهاد از سوی دو شاعر، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۴-۲-۲-۱. ایجاد تعلیق در روایت

مگش گفتمت پور کاووس را که دشمن کنی رستم و طوس را
(همان: ۳۳۱)

در نمونه فوق می توان تا حدودی تأخیر شاعر در آشکارسازی مفعول را بر ترغیب مخاطب به انتظار کشیدن برای آگاهی از مهمترین پرسش جمله (چه کسی را؟) دانست. خواننده با اطلاع از بخش نخست جمله، پرسش مذکور را در ذهن ایجاد کرده و برای کشف آن به آگاهی از مابقی جمله علاقه مند می گردد.

گوینده: مگش گفتمت ← مخاطب: چه کسی را؟ ← گوینده: پور کاووس را.

گوینده: که دشمن کنی ← مخاطب: چه کسی را؟ ← گوینده: رستم و طوس را.

این مکث اندک در میانه روایت، از وجود ارتباط میان شاعر و مخاطبان خبر می دهد.

«برخساره بیسود مر خاک را» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۱)

گوینده: برخساره بیسود ← مخاطب: چه کس یا چه چیز را؟ ← گوینده: خاک را.

۴-۲-۲-۲. تأخیر به سبب طولانی بودن مفعول

بدادم به بیژن تن و خان و مان کنون گشت بر من چنین بدگمان

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۷۶)

«دو صف سرو بُن دید و آبی و نار» (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۴)

نتیجه

با بررسی تقدیم و تأخیر عناصر اصلی حدود ۳۰۰۰ جمله از گرشاسپنامه و داستان بیژن و منیژه در محدوده ساختار نحو و چینش واژگانی، کارکرد بلاغی آرایش واژگانی در دو اثر به وضوح دیده می‌شود. دو شاعر با رعایت اهمیت اطلاع نو بر اطلاع کهنه، دست به تقدیم عناصر اصلی جمله در ساختار نحوی زده‌اند. به سبب حاکم بودن زبانی مؤکد و قاطع بر فضای داستان‌های حماسی، محبوب‌ترین عنصر زبانی دو شاعر برای تقدیم، فعل بوده است. اسدی ۹/۳ درصد جملات با نهاد مذکور را با فعل آغاز کرده که این مقدار از طرف فردوسی ۶/۵ است. از سویی دیگر ۱۷/۸ درصد جملات با نهاد محذوف در بیژن و منیژه با پیش‌آیی فعل آغاز شده‌اند که این مقدار برای گرشاسپنامه حدود ۱۴/۵ درصد بوده است. با توجه به آمار، فردوسی جملات بی‌نهاد و اسدی توسی جملات دارای نهاد را برای تقدیم فعل مناسب دیده‌اند. دلیل بسامد بالای پیش‌آیی فعل در جملات نهاددار و بی‌نهاد، نقش تأکیدی و قطعیت‌بخشی آن بر کلام بوده است؛ از این رو، فعل را می‌توان مؤثرترین جزء جمله در انتقال معانی ثانویه در دو اثر دانست. فارغ از رعایت وزن عروضی، فردوسی و اسدی توسی حداکثر ظرفیت زبانی را از خروج هنجار نحوی و چینش آزاد واژگان به کار برده‌اند.

در بررسی مبحث تقدیم و تأخیر، اصل ارجح در شناخت غرض بلاغی شاعران از طریق تحلیل آرایش واژگانی، تمرکز بر عناصر مقدم بوده است. اغراض بلاغی چون: تأکید، تعظیم، تحقیر، حصر و قصر و... در تقدّم و تأخّر عناصر اصلی جمله و جایگاه و نحوه چینش واژگان تأثیر فراوانی داشته‌اند. اما در اغلب پس‌آیی‌ها، جز نقش تکمیلی جمله و به اتمام رساندن آن، نقش دیگری را که ارزش بلاغی داشته باشد، نمی‌توان متصور شد؛ اگرچه در مواردی نیز قصد شاعران از تأخیر یک عنصر، برجسته‌سازی آن و ایجاد تعلیق در مخاطب به منظور حفظ هیجان روایت بوده است. در کل، ارزش بلاغی اغلب

تأخیرهای دو اثر را می‌توان در تأثیر غیرقابل انکار آن‌ها بر خوانش جمله، جاری نمودن معنا و ساده‌سازی درک مفاهیم تکمیلی برای مخاطب دانست.

تعارض منافع: طبق گفته نویسندگان، پژوهش حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

پیوست

(۱) نظریه نظم جرجانی دارای پنج مفهوم بنیادین است: ۱- بلاغت، ۲- نظم، ۳- نحو، ۴- کلام و کلمه، ۵- لفظ و معنا (ر.ک: جرجانی، ۱۹۸۴: ۴۹-۴۳).

(۲) نقشگرایی یا کارکردگرایی، شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی است که طبق آن، زبان به عنوان نظامی از نشانه‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (Halliday, 1985: 20-40)

منابع و مأخذ

- اسدی توسی. (۱۳۵۴). **گرشاسپنامه**. به تصحیح حبیب یغمایی. چاپ دوم. تهران: طهوری.
- امینی، محمدرضا. (۱۳۸۸). «بازنگری مبانی علم معانی و نقد برداشت‌های رایج آن».
- پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی**. دوره جدید. شماره ۳. صص: ۷۶-۵۹.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۹۸۴م). **دلایل الإعجاز فی القرآن**. القراءة و التعلیق محمود محمد شاکر. القاهرة: المكتبة الخانجی.
- حیدری، حسن و عمران پور، محمدرضا و مهدی قاسم‌زاده. (۱۳۹۶). «تقدیم فعل و اغراض بلاغی آن در داستان رستم و اسفندیار». **پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت**. سال ۶. شماره ۲. صص: ۱۳۰-۱۱۱.
- دزهی، دلخوش جارالله حسین. (۲۰۰۸م). **الثنائیات المتغایره فی کتاب دلایل الإعجاز لعبدالقاهر الجرجانی**. اردن: دار دجله.
- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۴۰). **معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع**. تهران: دانشگاه شیراز.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۳). **معانی**. ویراست دوم. تهران: میترا.
- عشماوی، محمد زکی. (۱۹۸۴). **قضايا النقد الأدبی بین القديم و التحديث**. بیروت: دارالنهضة العربية الطباعة و النشر.
- علوی مقدم، محمد و رضا اشرف‌زاده. (۱۳۸۷). **معانی و بیان**. چاپ هشتم. تهران: سمت.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۲). **سبک‌شناسی** (نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها). چاپ پنجم. تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). **شاهنامه**. به کوشش جلال خالقی مطلق. جلد ۳. کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). **جمله و تحول آن در زبان فارسی**. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- لایتنر، جان. (۱۳۸۵). **مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان‌شناختی**. ترجمه حسین واله. چاپ دوم. تهران: گام نو.

مطعنی، عبدالعظیم ابراهیم محمّد. (۱۳۸۸)، **ویژگی‌های بلاغی بیان قرآن**. ترجمه سید حسین سیدی. چاپ اول. تهران: سخن.

میرباقری فرد، سید علی اصغر و هاشمی، سید مرتضی و حکمت الله صفری فروشانی. (۱۳۹۰). «نقد و تحلیل مبحث تقدیم و تأخیر در علم معانی (بر اساس بوستان سعدی)». **مجله بوستان ادب**. سال ۳. شماره ۳. صص: ۱۹۹-۱۷۳.

میرحاجی، حمیدرضا. (۱۳۸۹). «مبانی زیبایی‌شناسی متن در زبان عربی». **پژوهشنامه زبان و ادبیات**. شماره اول. صص: ۱۷۸-۱۴۹.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). **یادداشت‌های استاد علامه جلال‌الدین همایی درباره معانی و بیان**. به کوشش ماهدخت بانو همایی. چاپ سوم. تهران: همادز.

- Brown. G. & G. Yule. (1989). *Discourse Analysis*. Cambridge: C. U. P.
 Halliday, M. A. K. (1985, 2004). *An Introduction to Functional Grammar*. Revised edition. London: Edward Arnold.
 Halliday. M. A. K. & C. M. I. M. Matthiessen. (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. New York: Oxford University Press Inc.
 Verschueren. J. (1999). *Understanding Pragmatics*. London: Edward Arnold.

References

- ‘Alavimoghaddam. M & R. Ashrafzadeh. (2008). *Ma’ani va Bayan*. 2th Edition. Tehran: Samt.
 ‘Ashmavi. M. Z. (1984). *Ghazaya Alnaghd oladabi beyn olghadim va oltahtdis*. Beyroot: Dar olnehzat olarabi-yatol taba’at va Alnashr.
 Amini. M. R. (2009). "Baznegari-ye Mabani-ye Elm-e Ma’ani va Naghd-e Bardashtha-ye Rayej-e ‘an". *Pazhooeshha-ye zaban va Adabiyat-e Farsi*. Daneshgah-e Esfahan. Dore-ye Jadid. No. 3. Pp. 59-76.
 Asadi Toosi. (1975). *Garshasnameh*. Tashih-e Habib Yaghmayi. 2th Edition. Tehran: Tahoori.
 Brown. G. & G. Yule. (1989). *Discourse Analysis*. Cambridge: C. U. P.
 Dezayi. D. J. H. (2008). *Alsana’iyat olmotaghayyer fi Ketab-e Dala’el-ole’jaz*. Ordon: Dar-e Dejleh.
 Farshidvard. K. (2003). *Jomle va Tahavvol-e an dar Zaban-e Farsi*. 3th Edition. Tehran: Amirkabir.
 Ferdowsi, A. (1992). *Shahnameh*. Be Kooshesh-e Jalal-e Khaleghi Motlagh. Vo. 3. California: Bonyad-e Miras-e Iran.
 Fotoohi. M. (2013). *Sabkshenasi (Nazariyeha, Rooykardha va Raveshha)*. 5th Edition. Tehran: Sokhan.

- Halliday, M. A. K. (1985, 2004). *An Introduction to Functional Grammar*. Revised edition. London: Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K. & C. M. I. M. Matthiessen. (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. New York: Oxford University Press Inc.
- Heydari, H & Others. (2017). "Taghdim-e Fe'l va Aghraz-e Balaghi-ye an dar Dastan-e Rostam va Esfandiyar ". *Pazhooeshname-ye Naghd-e Adabi va Balaghat*. No. 2. Pp. 111-130.
- Homayi, J. (1995). *Yaddashtha-ye Ostad 'Allame Jalal 'oldin-e Homayi darbare-ye Ma'ani va Bayan*. be Kooshesh-e Mahdokht-banoo Homayi. 2th Edition. Tehran: Homazar.
- Jorjani, 'A. (1984). *Dala'el-ole'jaz felghoran*. Ghara'at va Ta'ligh-e Mahmood Mohammad Shaker. Alghahere: Almaktab Olkhanji.
- Lyons, J. (2006). *Moghaddame'i bar Ma'nashenasi-ye Zabanshenakhti*. Tarjome-ye Hosein Valeh. 2th Edition. Tehran: Gam-e Now.
- Met'ani, A. M. (2009). *Vizhegiha-ye Balaghi-ye Bayan-e Ghoran*. Tarjome-ye Seyyed Hosein Seyyedi. First Edition. Tehran: Sokhan.
- Mirbagherifard, S. A.A & Others. (2011). "Naghd va Tahlil-e Mabhas-e Taghdim va Ta'khir dar 'Elm-e Ma'ani (bar Asas-e Boostan-e Sa'di)". *Majalle-ye Boostan-e Adab*. No.3. Pp. 173-199.
- Mirhaji, H. R. (2010). "Mabani-ye Zibayishenasi-ye Matn dar Zaban-e 'Arabi ". *Pazhooeshname-ye Zaban va Adabiyyat*. No. 1. Pp. 149-178.
- Rajayi, M. K. (1961). *Ma'alem-ol balaghah dar 'Elm-e Ma'ani va Bayan va Badi'*. Tehran: Daneshgah-e Shiraz.
- Shamisa, S. (2014). *Ma'ani*. 2th Edition. Tehran: Entesharat-e Mitra.
- Verschueren, J. (1999). *Understanding Pragmatics*. London: Edward Arnold.